درس چهارصد و نود و پنجم

چکیدهٔ اشکال قائلین به تعلق جعل به ماهیت

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و هو مختلُ البیانِ متزلزلُ البُنیانِ مِن وجوهٍ.[1]

ادعایی که قائلین به تعلق جعل به ماهیت کرده بودند براساس تصور وحدت مصداقی و وحدت مفهومی وجود بود. عرض شد که براین‌اساس چه وجود، علت باشد یااینکه معلول باشد، لازمه‌اش توارد علل مختلفه بر معلول واحد و همین‌طور معلولیت همهٔ ماهیات و وجودات برای علت واحد باشد. این لبّ و چکیدهٔ اشکال قائلین به تعلق جعل به ماهیت است.

پاسخ حلی مرحوم آخوند به اشکال قائلین به تعلق جعل به ماهیت

مرحوم آخوند سه جواب از این مطلب غیرصحیح قائلین به تعلق جنبهٔ ماهیت می‌دهند؛ مطلب اولشان جواب حلّی است؛ یعنی گرچه جعل به وجود تعلق می‌گیرد ولی خود وجود از نقطه‌نظر مراتب دارای مراتب متفاوتی از غناء، فقر، شدت،

---

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۰۱.

ضعف، قوت، نقص، تمامیت، استعداد و امثال‌ذلک هست. بناءًعلیٰ‌هذا اگر منظور این است که جعل به وجود تعلق می‌گیرد، مسلّم است که علت در ناحیهٔ علیت از نقطه‌نظر وجودی اقویٰ از معلول است و همین کفایت می‌کند که اختلاف مراتب در سلسلهٔ علل محفوظ بماند و همین‌طور این وجود معلول نسبت به وجود دیگر، جنبهٔ علیت دارد و ازنظر اشتداد و ضعف در حقیقت وجودی دارای مراتب مختلف باشد و هَلُمَّ جرّاً تااینکه این سلسله به ماده و صور برسد که صور نسبت به ماده که هیولا هست علیت در نوع دارد و موجب تحقق هیولا در عالم صور و عالم اعیان خواهد شد.

بنابراین اشکال شما در اینکه اگر قرار باشد خود وجود بِذاته جاعل باشد پس باید تمام معلولات، معلول برای یک حقیقت باشد یااینکه اگر معلول به وجودش معلول باشد باید بتواند معلول برای همهٔ علل باشد، دراین‌صورت مسئله خلاف است!

پاسخ نقضی مرحوم آخوند اشکال قائلین به تعلق جعل به ماهیت

مطلب دومی که مرحوم آخوند در اینجا می‌فرمایند، جوابشان جواب نقضی است. ایشان

می‌فرمایند: همین مطلب را در وجود واجب می‌گوییم، اینها گفته‌اند: اگر جاعل جعل در وجود کند، چون وجود فرقی بین ممکن و واجب ندارد بنابراین تمام معلول‌ها از آنجایی که وجودشان یکی است و یک وحدت و تعین بیشتر نیست، بنابراین همهٔ معلول‌ها باید بتوانند معلول برای هر علتی باشند. چرا؟ چون آنچه از ناحیهٔ علت افاضه می‌شود وجود است و آن‌هم امر واحد است؛ چه این علت و چه علت دیگر، هر دوی اینها وجودشان یکی است و وقتی وجودشان یکی شد حالا علت هرچه می‌خواهد باشد! وقتی قرار بر این است که یک چیزی در سر طرف بخورد و بمیرد، حالا چه آجر در سرش بخورد یا تیرآهن بخورد، بالأخره هردو حساب این طرف را رسیده و کلکش را کنده است! فرقی نمی‌کند. حالا قرار است که یک چیزی بخورد، آجر باشد یا تیرآهن باشد یا تگرگ‌های هفت یا هشت یا ده منی باشد که در بعضی از جاها از آسمان می‌آید! حتی به فیل هم بخورد، [آن را می‌کشد]! اگر بگذارند همین تگرگ آب بشود، سیل راه می‌افتد! اما

وقتی که سفت است موجب قتل و اینها خواهد شد!

واحد بودن وجود در ممکنات و واجب متعال

حالا هم قرار بر این است که آنچه را که تأثیرپذیر است عبارت از وجود است و وجود هم یکی است پس حالا علتش هرچه می‌خواهد باشد؛ واجب باشد، ممکن باشد، جوهر باشد و عرض باشد، هر علتی می‌خواهد داشته باشد مهم معلول است، معلول را ببین! باید آن را دید که خلاصه علت چه بلایی بر سرش درمی‌آورد! ایشان می‌فرمایند: همین نقض را نسبت به وجود می‌کنیم و می‌گوییم: وقتی که وجود واجب می‌خواهد افاضه کند، این واجب یا به وجودش افاضه می‌کند یا به ماهیتش، اگر به وجودش افاضه کند بنابراین چه فرقی می‌کند چون وجود در همهٔ اشیاء چه ممکن و چه غیر ممکن یکی است! وقتی که واجب در معلول اول افاضه می‌کند، تفاوتی نمی‌کند که او افاضه کند یا ممکنات افاضه کنند و معلول اول و صادر اول را به‌وجود بیاورند و این را به‌وجود بیاورند. چرا؟! چون خود وجود که امر واحد است و از هر ناحیه‌ای که به آن افاضه شود فرقی نمی‌کند، واجب به معلول اول و صادر اول

افاضه کند، صادر اول ظهور پیدا می‌کند یا ممکنات در عالم به صادر اول افاضه کنند چون بالأخره ممکنات هم به‌واسطهٔ وجودشان افاضه می‌کنند و وجود هم که یکی است! آن وجود در واجب متعال و ممکنات یکی است و تفاوت نمی‌کند! وقتی علت یکی شد، حالا این علت از هر کجا می‌خواهد باشد، علت از واجب إعمال علیت کند یا علت در ممکن باشد و إعمال علیت کند، هردو صادر اول را به‌وجود می‌آورند. بنابراین یک ذره در این عالم می‌تواند صادر اول را با آن‌همه هیمنه و اینها به‌وجود بیاورد! این جواب نقضی ایشان بود. و اگر واجب به ماهیت افاضه کند، لازمه‌اش این است که مبدأ اول و مبدأ اعلیٰ دارای ماهیت باشد و بطلان این واضح است! این اشکال دومی که مرحوم آخوند نسبت به مسئله کرده‌اند البته تتمه‌ای هم در اینجا هست که لا یقال باشد که از آن‌هم می‌گوییم، نیازی به گفتن ندارد! این مسئلهٔ دوم بود.

ایراد سومی که مرحوم آخوند وارد می‌کنند، اگر یادتان باشد اینها گفتند که اگر چنانچه قرار بر این

باشد که ماهیت نباشد؛ یعنی افاضهٔ وجود به ماهیت نباشد، مسلّم است که خود ماهیت مثل سخونت ماء، سخونت ماء قابلیت برای وجود این ماهیت و نفس این ماهیت اقتضاء می‌کند که قابلیت برای تأثر را از ناحیهٔ علت داشته باشد و علت در او تأثیر ایجاد کند زیرا خود ماهیت بِشأنِه و بِذاتِه اقتضاء استعداد را می‌کند! و از آنجایی که علیت فیاض علی الإطلاق است و قائم به شرطی نیست بنابراین لازمه‌اش این است که سخونت إلی الأبد نسبت به ماء محقق باشد که این خلاف است! این مطلبی بود که آنها مطرح کردند و براساس این مطلب، نظریهٔ خود را که جعل هم به وجود تعلق می‌گیرد و هم به ماهیت را در اینجا پی‌ریزی کردند.

تعین ماهیت به‌حسب وجود خودش و عدم احتیاج به سبب دیگر

مرحوم آخوند در اینجا می‌فرماید: شکی نیست که خود ماهیت به‌حسب وجود خودش دارای تعین هست و احتیاجی به سبب دیگر ندارد؛ یعنی همین‌که خود شما می‌گویید: ماهیت موجوده، این ماهیت موجوده عبارت از همان وجودی است که متعین به همین ماهیت است، نه به امر دیگر! پس آنچه که

برای ماء اقتضاء سخونت می‌کند، آن سخونت نفس همان موجودیتی است که نفس این ماهیت آن موجودیت را متعین کرده وآن موجودیت را در خارج مشخص کرده است! ما شیئی جدای از وجود نداریم که ماهیت یک امری منحاز از وجود باشد و در خارج برای خودش مستقل باشد بلکه نفس همان وجود که به این شکل درمی‌آید همان قبول و تلقی ماهیت از علیت است؛ یعنی وقتی که علیت می‌خواهد تأثیر در وجود کند، در واقع تأثیر در ماهیت وجود را می‌کند، نه تأثیر در وجود بِما هو وجودٌ! چون وجود بِما هو وجودٌ را گفتیم که در آنجا جعل به آن تعلق نمی‌گیرد! تأثیر علت در ماهیت به معنای تبدل وجود به همین ماهیت و به همین نحوه‌ای که الآن مشاهده می‌کنیم است، به این نحو این ماهیت در اینجا در قالب و تعین برای وجود، برای وجود متعین می‌شود.

تعلق جعل به موجود ماهیت

فَعلیٰ هذا اینکه ماهیت استعداد دارد پس اگر احتیاج به شرط نداشته باشد باید إلی الأبد باشد، مسئله این‌طور نیست! زیرا گرچه ماهیت قابلیت

برای تأثیر را دارد ولی نه جدای از وجود! ماهیت عبارت از شکل‌پذیری همان وجود است. وقتی که این وجود به شکل این ماهیت درآمد، ما می‌گوییم که علیت ماهیت را موجوده کرده است و آن موقع یک انتزاع وجود از ماهیت می‌کنیم. بنابراین این‌طور نیست که جعل به خود وجود مِن حیثُ هو وجودٌ تعلق بگیرد و این‌طور نیست که جعل به ماهیت جدای از وجود تعلق بگیرد! زیرا ماهیت بدون وجود که امری در خارج نیست، امر عدمی است! پس جعل به موجود ماهیت تعلق می‌گیرد به این معنا که آن وجود را از نقطه‌نظر شکل‌پذیری و تغیّر و تبدلی که ایجاد می‌کند، ماهیت هم در خارج به نفس آن تغیّر و تبدل محقق می‌شود! این مقصود ماست که ایشان می‌فرمایند قبلاً این مسائل را در مطالب خودتان عرض کردیم. با توجه به مطالبی که گفته شد اینها دیگر روشن است.

الأولِ أنّ الوجودَ و إن كانَ حقيقةً واحدةً إلا أنّ حِصصَها و مراتِبَها متخالفةٌ بِالتَّقدمِ و التأَخُّرِ و الحاجَةِ و الغِنى.

اگرچه وجود حقیقت واحده است الاّ اینکه حصص و مراتبش با تقدم، تأخر، حاجت و غناء مخالف هستند. بنابراین این‌طور نیست که جعل تأثیر

در وجود می‌گذارد و آن وجود در همهٔ معلول‌ها امر واحد است، نه! معلول‌ها به‌واسطهٔ تقدم، تأخر، غناء، فقر و اینها مراتب مختلف دارند و هر معلولی معلول برای یک علت خودش است و معلول برای علت دیگر نیست! چون علیت‌ها مختلف هستند پس معلول‌های آنها هم باید مختلف باشند.

وَ قَد مرَّ بیانُ هذا فی أوائلِ هَذا الکتابِ وَ لَو کانَ الوجودُ ماهیةً کلیةً نوعیةً یکونُ لَها أفرادٌ متماثلةٌ لَکان لِهذا الاحتِجاجِ وَجهٌ.

اگر برای وجود [ماهیت کلی نوعی باشد] و برای آن افراد متمالثه باشد، این مطلب درست بود درحالی‌که وجود ماهیت ندارد! چون وجود یک ماهیت کلیه داشت و همهٔ افراد آن ماهیت هم متماثل هستند. زید با عمرو فرق نمی‌کند و هردو معلول برای یک علت هستند، چه اصغر آقا و صغریٰ خانم باهم ازدواج کنند، بالأخره آن چیزی که متولد می‌شود انسان است و چه اکبر آقا و کبریٰ خانم ازدواج کنند، بالأخره آن که متولد می‌شود انسان است، تفاوتی نمی‌کند! بالأخره هردو انسان، معلولشان هم انسان خواهد بود زیرا هردو در تحت یک ماهیت واحده هستند! این‌طور نیست که اگر اصغر آقا و صغریٰ باشد، معلولشان زید دربیاید و اگر

اکبر آقا و کبریٰ باشد، کره‌خر دربیاید!! نه، این‌طور نیست. بالأخره چون این ماهیت‌ها ماهیت‌های واحده هستند... البته در بعضی موارد یک‌طوری می‌شود!! اگر وجود، ماهیت نوعیه بود همهٔ مصادیقش هم یکی بود ولیکن وجود ماهیت ندارد!

وَ قَد عَلمتَ أنَّ الوجودَ لیسَ لَهُ ماهیةٌ کُلّیةٌ فَضلاً عَن أن یکونَ نوعاً أو جِنساً أو عَرَضاً نَعَم یَنتزعُ مِنهُ أمرٌ مصدریٌ یَعرضُ لِلماهیاتِ عندَ اعتبارِ العقلِ إیّاها.

تصور وجود عرض توسط عقل در ضمن وجود موضوع

وجود ماهیت کلیه ندارد چه برسد به اینکه نوع باشد یا جنس باشد یا عرض باشد! بله! از این وجود یک امر مصدری انتزاع می‌شود. وقتی که آن عقل، آن ماهیات را درنظر بگیرد می‌گوید: ماهیةٌ موجودةٌ، این وجود را که آن امر مصدری است نسبت به ماهیت می‌دهد؛ یعنی برای خود ماهیت هم یک وجودی در ضمن وجود تصور می‌کند. وقتی که نگاه به شمائل حکیم ما می‌کند طبعاً یک کمّی را هم تصور می‌کند، حالا که ایشان در اینجا نشسته است پس کم و کیف و عرض دارد! پس عقل در ضمن وجود موضوع، تصور وجود عرض را می‌کند؛ یعنی برای خود عرض، یک وجودی مستقل هست اما آن وجود مستقل از وجود موضوع نیست! این نحوه

انتزاع وجود، انتزاع تبعی است؛ یعنی به تبع وجودِ موضوع، برای آن عرض و ماهیت هم یک وجودی قائل است، این وجود وجود مجازی و تبعی است و وجود استقلالی نیست!

عناوین قلابی!

وَ هو لیسَ مِن حقیقةِ الوجودِ فی شَیءٍ کَما مَرَّ مِراراً.

لذا ایشان می‌فرمایند که این حقیقت وجود نیست! این وجود وجود قلابی است! مثل عناوین قلابی که ما به خودمان نسبت می‌دهیم! علم چیست؟! «**العلمُ نورٌ یَقذفُهُ اللهُ فی قَلبِ مَن یَشاء**»[1] حالا آیا در قلب ما واقعاً نور هست؟! بنده خودم را می‌گویم! ممکن است نوره باشد ولی نور نیست!! حالا ما خودمان را متصف به علم می‌کنیم که ما عالم هستیم؛ یعنی آن نور در ما هست! اگر آن نور در ما هست پس چرا سر ما را کلاه می‌گذارند؟! پس چرا ما را گول می‌زنند؟! پس چرا ما را از آن جاده به یمین و یسار منحرف می‌کنند؟! پس معلوم می‌شود که آن نور نیست! پس ما نباید به خودمان عالم بگوییم! نه،

---

[1] . مصباح الشریعة، ج ۱، ص ۱۶. رسالهٔ عمره مفرده، ص ۱۳۶:
«علم نوری است که خداوند آن را در قلب هرکس که بخواهد قرار می‌دهد.»

اینها همه جهل مرکب است! عالم آن کسی است که این کتاب‌ها را هم نخوانده است ولی وقتی در یک مطلب مشتبه و متردد گیر می‌کند، می‌گوید: حق این‌طرف هست!

ابعاد شخصیتی آقا سید عبدالهادی میلانی

رجوع آقا سید محمدهادی میلانی به حاج هادی ابهری در مسائل مشتبه

خدا مرحوم حاج هادی ابهری رحمت کند، پیش آقا سید محمدهادی میلانی می‌رفت. مرحوم آقا سید محمدهادی میلانی از مراجع بود و مرد بزرگی بود. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند: بعد از آقا سید عبدالهادی شیرازی من به هیچ کسی نگفتم که از کسی تقلید کن! فقط گفتم که از آقا سید محمدهادی میلانی [تقلید کنید]! وقتی افراد می‌گفتند: از چه کسی تقلید کنیم؟! می‌گفتند که بعد از آقا سید عبدالهادی شیرازی ـ ایشان در نجف بود ـ از آقا سید محمدهادی میلانی تقلید کنید. به قول مرحوم علامه طباطبائی که در تعبیر از آقا سید محمدهادی میلانی می‌فرمودند که او خیرُ الموجودین است! مرد اهل حال و اهل باطنی بود و با بقیه فرق داشت! ایشان در بعضی از مسائل و

مواردی که برایش اشتباه پیش می‌آمد، به حاج هادی می‌گفت: حاج هادی قضیه کدام است؟! می‌گفت: این درست است. او عمل می‌کرد و بعد از روی ادله متوجه می‌شد که مطلب حاج هادی درست است! یک مرجع تقلید، نه یک چغندر فروش! یک مرجع تقلید! وقتی که در یک قضیه، در یک مسیر، در یک مطلب، در یک واقعه و در یک دلیل گیر می‌کرد، او نگاه به باطنش می‌کند و می‌بیند که این شاقول کدام طرف می‌زند؛ عقربه این‌طرف می‌زند یا آن‌طرف می‌زند! می‌گفت: نه، این را عمل کن و ایشان به او اعتماد داشت! تازه حاج هادی ابهری نسبت به آنهایی که به آن حقیقت نوریه رسیده‌اند و وجودشان وجود نور محض شده است مثل اولیاء الهی، کسی نبود و به‌حساب نمی‌آمد! آن‌وقت ما اسم خودمان را عالم گذاشته‌ایم! خب اینها همه قلابی است.

فَوجودُ کلُّ ماهیةٍ بِنفسِ ذاتِهِ یَقتَضی التَّعیّنَ بِتلکَ الماهیةِ لا بِسببٍ زائدٍ و معَ ذلک مَعنی الوجودِ غیرُ مَعنَی الماهیةِ و إدراکُهُ یَحتاجُ إلی تَلطُّفٍ فی السر.

وجود هر ماهیتی به خود ذاتش اقتضاء تعین را می‌کند، نه به یک سبب دیگر؛ یعنی خود نفس آن ماهیت اقتضاء تعین را می‌کند درصورتی‌که به آن وجود نسبت داده شود. در عین اینکه این وجود

دارای مراتب مختلف هست، معنای وجود با ماهیت فرق می‌کند! چرا فرق می‌کند؟! زیرا وجود یک حقیقتی است که همهٔ ماهیات را دربر می‌گیرد ولی یک ماهیت با ماهیت کناری خودش قابل سازش نیست! هفت درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند![1] آن ماهیت با این ماهیت نمی‌سازد؛ می‌گوید: یا جای من است یا جای تو! ولی وجود نه، این‌طور نیست. لذا خوب است که انسان به‌سمت وجود برود تا به‌سمت ماهیت! به‌سمت ماهیت برود، چماق، کتک، دعوا و آی من هستم و آی تو نیستی هست! به من بی احترامی شده است، من قهر می‌کنم، این به من بی احترامی کرد و آن به من چه‌کار کرد! همهٔ اینها ماهیت است.

خدا؛ رفیق همه!

حالا اگر برای خودش ماهیتی نبیند و وجود ببیند، خب وجود هم که با بقیه تفاوتی ندارد، آیا دیگر این مسائل هست؟! نیست. پس خوب است که انسان به‌سمت وجود برود، به‌سمت وجود یعنی

---

[1] . گلستان سعدی، باب اول در سیرت پادشاهان.

به‌سمت مبدأ اعلیٰ چون در آنجا ماهیت نیست! چرا خدا با همه آشتی است؟! چون خدا ماهیت ندارد! خدا ماهیت ندارد و با همه رفیق است. چرا ما با همه قهر هستیم؟! چون ما اصلاً وجود نداریم و تمام هویت ما را ماهیت تشکیل می‌دهد و ماهیت هم که با ماهیت نمی‌سازد! این دوتا باهم نمی‌سازند! هم این می‌گوید: داخل من آب هست و هم این می‌گوید: داخل من آب هست، هم در این آب هست و هم در این آب هست. می‌گویند: باشد. [یکی می‌گوید:] آب من بیشتر است! ببین این یک شیشه است و در دست من هست و برای تو کم است! نگاه به آن مقدار [می‌کند].

مذمت توجه بشر به جنبهٔ نقصان!

یک کسی یک چیزی می‌گفت و از زن خودش ناله و شکایت داشت. می‌گفت: هر کاری بکنم باز این زن من یک ایرادی می‌گیرد! اگر من این لیوان را پر از آب کنم و بدهم، نگاه می‌کند و می‌گوید: یک میل بالای آن کم است! نگاه نمی‌کند که این از آب پر است؛ به پر بودن نگاه نمی‌کند بلکه به آن کمی نگاه می‌کند و می‌گوید: یک میل آن کم است! قشنگ

[به آن یک میل] نگاه می‌کند! می‌گفت: این زن‌ها این‌طوری هستند. البته نه، زن‌ها خوب هستند خیلی خوب هستند! آنها این‌طور نیستند، بعضی‌ها این‌طور هستند و همه این‌طور نیستند!

همه همین‌طور هستند نه‌اینکه همه همین‌طور هستند، خیلی‌ها وقتی که انسان یک محبت به آنها می‌کند، به آن محبت نگاه نمی‌کنند بلکه به آن توقع خودشان نگاه می‌کنند که آن توقع انجام نشده است! آن توقع هم که حدّ یقف ندارد! می‌گفت: فرض کنید او را به مسافرت می‌برم و وقتی برمی‌گردم و حالا با کسی دیگر به مسافرت می‌روم، می‌گوید: نه، چرا می‌خواهی با یکی دیگر بروی و من را نمی‌بری؟! بابا تو را که دیروز بردم! اگر تو را دیروز به مسافرت نمی‌بردم و این لباس را برای تو نمی‌خریدم و این کار را برای تو نمی‌کردم، [چه‌کار می‌کردی]؟! حالا که می‌خواهم برای کسی دیگر یک لباس بخرم و دو هزار به کسی دیگر بدهم و یک محبت به یکی دیگر بکنم، می‌گوید: نه، چرا می‌خواهی به آن محبت کنی؟! خب مگر تو می‌خواهی لباس را مثل لحاف بپوشی؟! یک لباس که بیشتر نباید بپوشی! هفته‌ای

یک لباس دیگر [نمی‌خواهی]! اصلاً این توقع بشر و این نحوه که همیشه به نقصان نگاه می‌کند، نه به کمال، این یک مسئله‌ای است و اصلاً یک قضیهٔ سلوکی است چرا همیشه باید به جنبهٔ نقص نگاه کنیم، نه به جنبهٔ کمال، نه به جنبهٔ رشد، نه به جنبهٔ تمامیت، نه به جنبهٔ کمالیت؟!

عدم انس طبع انسان با حُسن!

قضیهٔ حضرت عیسی که داشت می‌رفت و [سگی را دید] یادتان هست؟ همه [نقص‌های آن را بیان] کردند ولی حضرت رو کرد و گفت: چه دندان‌های سفیدی دارد![1] نه‌اینکه حضرت عیسی بخواهد به آنها یاد بدهد والاّ آن حضرت هم تعفّن را می‌فهمد و بالأخره شامّهٔ او [هم کار می‌کند]! ولی نه، حضرت عیسی در یک حالتی هست که در حالش به‌دنبال حسن می‌گردد! نگاه می‌کند و آن حسن را در دندان می‌بیند و دیگر تعفن و فلان و این چیزها به‌نظرش نمی‌آید! ما نه، اصلاً حسن نمی‌بینیم و فقط به‌دنبال این هستیم که بگوییم: این متعفّن است و

---

[1] . مجموعة ورّام، ج ۱، ص ۱۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۲۷.

متلاشی شده است! اگر این وسط یک حسن هم هست، اصلاً توجه نمی‌کنیم! چرا این‌طور هستیم؟! چون طبع ما این است و به حسن انس ندارد بلکه طبع ما به نقص، کثرت، ماهیت و این مسائل انس دارد! مطلب به انحراف کشیده شد. إن‌شاءالله [بقیه مطالب را در جلسهٔ بعد بیان می‌کنیم]. قضیه از تگرگ چند منی به اینجا رسید یا نه، از آن مسئله گذشتیم؟ آن مربوط فلسفه بود.

می‌گویند: در چین از این تگرگ‌ها آمده است و گاوها خیلی مرده‌اند!

تلمیذ: ...

استاد: البته در بعضی مسائل، رعایت انصاف را داریم! همدان چیزهای [خیلی خوبی دارد] مثلاً عسل همدان در هیچ جای دنیا پیدا نمی‌شود! این را قبول داریم. یک عسل به‌نام حیدره دارد،[1] بنده ندیدم، شما دیده‌اید؟! می‌گویند: اصلاً در هیچ

---

[1] . درهٔ حیدره یکی از دره‌های واقع در کوهستان الوند است و در حاشیهٔ غربی شهر همدان، بین دره عباس‌آباد و درهٔ وسیع و کم‌عمقی به نام دره فخرآباد قرار دارد. این دره از باغات میوه و زمین‌های زراعتی پوشیده شده و در کف دره رودخانه‌ای در جریان است که به رود قره‌چای متصل می‌پیوندد. روستاییان حیدره به دامداری و زنبورداری نیز اشتغال دارند و عسل حیدره در همدان از شهرت خاصی برخوردار است. (محقق)

کجای دنیا پیدا نمی‌شود! این‌قدر [کمی] از این عسل را بخورید، عمر خضر می‌کنید؛ حیات [ابدی پیدا می‌کنید]!! یک جایی به نام وفرجین[1] دارد که اگر شش متر یخ را سوراخ کنید، آن زیر یک کرم‌هایی هست [که خیلی بزرگ است]! جدی من اینها را شنیده‌ام؛ از همین‌هایی که الآن اینجاها هستند. آن زیرها چه‌کار می‌کنند؟! قدرت خدا است!

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد

[1] . در دامنهٔ شمالی کوهستان الوند درهٔ سرسبز و مصفای برفین (وفرجین) قرار گرفته است. نام این دره به دلیل آنکه همواره در زمستان پوشیده از برف است برفجین نام دارد. (محقق)